هوالعلیم

سریع الاجابة بودن خدا و بطیءالاجابة بودن ما

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۹ - مجلس اول

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

«الحمدُللهِ الَّذی ادعوهُ فَیجیبُنی وَ ان کنتُ بَطیئاً حینَ یدعُونی»

حمد برای پروردگاری است که هرگاه او را بخوانم او فوراً اجابت می‌کند مرا، **ادعُوهُ فَیجیبُنی**، دلالت بر استمرار می‌کند مضارعی است که دالّ بر استمرار است یعنی حال خداوند این‌طور است. خصوصیت خداوند این‌طور است مقتضای حال او این‌طور است که هرگاه او را بخوانیم، او اجابت می‌کند چون ادعوهُ در این‌جا استقبال نیست معنایش این نیستش که **الحَمدُ للهِ الَّذی ادعُوهُ** من او را می‌خوانم کی؟ بعد، یک سال دیگر دو سال دیگر، این‌طور نیست.

می‌گویند بعد از مادّه قالَ انَّ می‌آید یکی یک قال ای را پیدا کرده بود سه صفحه‌ی بعدش را انَّ خواند، گفتند: چرا انَّ می‌خوانی؟ گفت می‌گویند بعد از مادّه قال انَّ است. تازه این هرچه بیشتر برود بهتر است دیگر! بعدیت بیشتر صدق می‌کند.

این ادعُوهُ معنایش این نیست که بعداً او را می‌خوانم. ادعُوهُ دلالت بر حال می‌کند و حال هم به مقتضای سیاق دلالت بر استمرار می‌کند استمرار حالی، استمرار حالی یعنی چه؟ یعنی موقعیت حال در ابد و ازل استمرار دارد، همیشه حال است و همیشه این صفت برای شخص ثابت است هیچ وقت از او جدا نمی‌شود.

خُب این صفت هم برای او هست هم برای ما، می‌فرماید که «الحمدُلله الَّذی» حمد مخصوصِ آن خدایی است که وصف آن خدا این است که هرگاه او را بخوانم، یجیبُنی: جواب مرا می‌دهد حالا چی جواب می‌دهد؟ بماند! بالأخره جواب می‌دهد یک چیزی می‌گوید، حالا یا بر وفق مراد یا بر غیر وفق مراد؛ بالأخره بی‌جواب نمی‌گذارد، این‌طور نیستش که گاهی چرت بزند و «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ»[1] دیگر، سِنه به معنای چرت است چرت و خواب او را نمی‌گیرد؛ و هرگاه کسی او را بخواند وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ[2]، فَیجیبُنی «جواب ما را فوری می‌دهد و **ان کنتُ بَطیئاً حینَ تدعُونی**[3]» ولی از آن طرف، مسئله این‌جا است که هر وقت او مرا بخواند، ما جواب نمی‌دهیم، ما بطئ هستیم، ما سستی می‌کنیم، ما تکاهل می‌کنیم، ما امروز و فردا می‌کنیم.

---

[1] قسمتی از آیة الکرسی، سوره مبارکه بقره آیه شریفه ۲۵۵
[2] ق- ۵۰ سوره- آیه ۱۶
[3] صحیفه سجادیه ص ۲۵۲

به فقیر کمک کن. حالا ببینیم چه می‌شود؟ بلند شو، نماز بخوان، خب حالا دیر نمی‌شود، وقتِ اذان دعوت اوست دیگر، این اللَه اکبری که فوراً مؤذّن، اوّل اذان می‌گوید دعوت او است، او دعوت می‌کند دیگر.

پیغمبر هر وقتی که با افراد مشغول صحبت و این‌ها بودند و نفس حضرت از ارتباط با کثرت قدری ملال به خود می‌گرفت می‌فرمودند: ارِحنی یا بلال[1]، ای بلال مرا راحتم کن. این ارتباط با کثرت، نفس من را گرفته و [برای] نفس من ملالت آورده.

همین که مؤذّن صدایش بلند می‌شود دعوت پروردگار می‌رسد که ای بندگان بیایید الآن وقتی است که فیاضیت من می‌خواهد به تمام عوالم کثرت تنازل کند، الآن وقتی است که جودِ من می‌خواهد سرازیر بشود. الآن وقتی است که رحمت من می‌خواهد سرازیر بشود. این موقع چه است؟ موقع اذان، موقع اذان است من خودم با بعضی از بزرگان که بودم، مرحوم آقای حدّاد، رضوان اللَه علیه، می‌دیدم این‌ها این یک ساعت آخری که می‌خواست برای وقت نماز بشود انگار همه‌اش منتظر بودند. انگار همه‌اش به ساعت نگاه می‌کردند. انگار همه‌اش وقت برای رسیدن به نماز را انتظار می‌کشیدند. توقّع داشتند. آن‌ها ها! ما که مرخّصیم، آن‌ها این‌طور، آن‌ها که کثرت و وحدت برای آن‌ها یکی بود این‌طوری بودند خُب این هم که شوخی نیست یک واقعیتی است دیگر. این یک حقیقتی است که آنها در ادراک این وقت چه مسائلی را می‌دیدند که همین‌طور نگران رسیدن وقت و زوال بودند یا نگران غروب شمس بودند؟ این چی بوده قضیه؟

یا این‌که امام مجتبی علیه‌السّلام در احوالات حضرت مجتبی علیه‌السّلام داریم، همین که موقع نماز می‌شد، حالات غیرعادی از آن حضرت بروز و ظهور پیدا می‌کرد! این چیست؟ این موقع دعوت خدا آمده دیگر! حسنقلی که دعوت نکرده یا مَشتی فلان که نیامده دعوت کند.

شما وقتی که می‌خواهید ....، یک نفر می‌خواهد به دیدن یک شخصی برود فرض کنید که یک رئیس‌جمهوری بالاتر از رئیس‌جمهوری، از یک هفته قبل خوابش نمی‌برد. بَه می‌خواهیم روز فلان، وعده دادند، کارت به ما دادند، اسم ما را نوشتند، می خواهیم دیدن فلان‌کس برویم، چند نفر اسامی آن کسانی که می‌خواهند بیایند [را] ثبت می‌کنند. دو دفعه تلفن، سه دفعه تلفن، بالا، پایین، چند نفرند؟ سه نفرند یا چهار نفرند؟ خصوصیات بالا، از دو روز قبل، سه روز قبل همه‌اش در حال انتظار، روز فلان در ساعت فلان مثلًا دیدن با یک شخصی از مقاماتی کذایی فلانی، آن موقع که ساعت می‌خواهد نزدیک بشود برای [ملاقات] شما همین‌طور قلبتان می‌زند می‌خواهید به دیدن فرض بکنید که یک همچنین بزرگی برسید، بزرگ، حالا بزرگی که در همین دنیا باشد و مسائل دنیا و این‌ها باشد، ها؟ تا حالا برایتان اتّفاق افتاده؟

---

[1]. ؟

انشاءاللَه که اتّفاق نمی‌افتد اگر هم اتّفاق افتاد انشاءاللَه با وحدت توأم باشد نه با کثرت، عمده‌اش آن است. ها؟ این همین‌طور قلبتان تاپ تاپ می‌زند در حالی که چیست؟ این یک شخصی است مثل خودتان، افکارش مثل خودتان است. کارهاش مثل خودتان است اندیشه و فکرش مثل خودتان است پس شما قلبتان برای چه می‌زند؟ برای یک مقدار تخیلات! برای یک مقدار کثرت، برای یک مقدار عناوین و اعتبار، پس قلبتان برای عناوین می‌زند این آقایی که امروز دارد قلبتان برای دیدن و زیارتش می‌زند دیروز توی همین قم فرض کنید که راه می‌رفت نگاهش هم نمی‌کردید، فرض کنید، دیروز تو همین طهران راه می‌رفت، کسی نگاهش هم نمی‌کرد این‌که همان است دیگر، فرقی نکرده، به او اضافه هم نشده، ده کیلو که اضافه نشده؟ اگر مثلًا وزنش هفتاد و پنج کیلو بود، الآن هم هفتاد و پنج کیلو هیچ اضافه‌ای نشده، ولی چرا؟ چون عنوان است چون اعتبار است پس شما برای اعتبار قلبتان می‌زند نه برای این.

برای یک آدم ظاهری که می‌خواهید بروید برای دیدنش، می‌بینید شب خواب ندارید صبح بلند می‌شوید، کی می‌شود؟ خودتان را آماده می‌کنید، چطور با او برخورد کنید نمی‌دانم حالت ادب و احترام را چطور به خود می‌گیرید، در سلام چطور سلام کنید، در علیک چطور چیز کنید، این‌ها همه مال چیست؟ مال یک آدم معمولی است مثل خودت.

حالا اگر فرض کنید که به شما بگویند که می‌خواهید دیدن یک شخص بزرگی بروید، اگر معرفت داشته باشید، اگر به ما بگویند، دیدن امام علیه‌السّلام می‌خواهیم برویم، اصلًا سر از پا می‌شناسیم؟ اصلًا برای ما قابل تصوّر هست؟ در حضور حضرت چطور بنشینیم؟ در حضور حضرت چطور رعایت آداب را داشته باشیم؟ حالا اگر به ما بگویند دیدن خدا می‌خواهید بروید! دیگر اینجا آن‌جایی است که فکر نمی‌رسد و به آن‌جا راه ندارد فقط امام مجتبی علیه‌السّلام است که او می‌فهمد این مسائل را، او این مطالب را ادراک می‌کند. لذا حضرت در موقع نماز که می‌خواست بشود ... بعد سئوال می‌کردند چرا این‌طوری؟ حضرت می‌فرمایند آخر نمی‌دانید به ملاقات چه شخصی الآن من دارم می‌روم! به دعوت چه شخصی دارم می‌روم.

وان کنتُ بطیئاً حینَ یدعونی حالا عجیب اینجا است که برای یک همچنین دعوتی ما سر از پا نباید بشناسیم، به عکس در این‌جا قضیه چیست؟ عکس شده! او دارد دعوت می‌کند ما دست روی دست می‌گذاریم، آقا حالا ببینیم، حالا فعلًا افطاری را بکنیم تا انشاءاللَه بعد. حالا عرض کنم که فعلًا این مهمان است این مهمان است را راه بیندازیم، حالا این قضیه چیست؟ مسأله از کجا است؟ چرا این‌طور است؟ به جای این‌که از آن طرف ناز و کرشمه و عشوه و استکبار و کبریائیت و این‌ها باشد، می‌بینیم از آن طرف فوراً اجابت است عجیبه‌ها! همین‌که می‌گویی یا ربّ، قبل از یا ربّ، لبیکش آمده.

این همه یا ربِّ تو لبیک ماست هنوز یا ربِّ نگفتن، یجیبنی‌اش آمده، لبیک آمده است امّا از این طرف،

از ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است، از ما که عجز و بیچارگی و نیاز است، بطیئاً، خیلی با سر حوصله، ما مقام کبریائیت داریم ما به این زودی سر نمی‌آوریم، خدا هم باشد برای من باید کارت بفرستد، نامه فدایت شوم بفرستد، مگر ما به این زودی تنازل می‌کنیم از این از مقاممان؟ تنازل نمی‌کنیم.

حالا امام سجّاد علیه‌السّلام این‌جا، الحمدلله‌اش دیگر مال چیست؟ الحَمدُلله الّذی، الحَمدُلله الّذی ... حمد مخصوص آن است. حمد در جایی می‌گویند که در آن‌جا «ستایش» است در آن‌جا «محمدتی» هست، در آن‌جا «ارزشی» هست، خب این ارزش این‌جا است ارزش این‌جا است که اونی که ناز دارد و عدم احتیاج دارد و استغنای ذاتی دارد و هستی او واجب است و تمام مَحامِد در عالم وجود، اختصاص به ذات او دارد، او «فیجیبُنی» است فوری اجابت می‌کند. الحمدالله به خاطر این جهت است، از این طرف که فقر است و بیچارگی است و کثرت است و اتّکا به او است و امکان ذاتی است و هیچ صفتی نیست از صفات کمالیه الّا این که منشأش از اوست، اینکه از این طرف است **بطیئاً حینَ یدعونی،** تکاهل و سستی است، خب این جای حمد ندارد؟

اگر یک همچنین شخصی را پیدا کردید توی دنیا، اگر یک همچنین فردی را پیدا کردید که تمام ثروت عالم، در خزانه‌ی او باشد تمام علوم عالم، هر علمی که در عالم وجود دارد، آن علم اختصاص به آن شخص داشته باشد تمام صفات جمالیه‌ی در عالم، منحصر به او باشد تمام ارزش‌ها فرض کنید، حالا فرضش که اشکال ندارد یک شخصی در این‌جا در همین قم، در ایران در جایی دیگر یک همچنین خصوصیاتی را دارد یعنی هر شخص در این دنیا به هر علمی که نیاز دارد به نحو اتّمَ و اکمَل، به طوری که هیچ‌گونه سئوالی را بدون پاسخ نگذارد یک همچنین شخصی هست یک شخصی که هر سرمایه‌ای در دنیا در جیب او و در اختیار او قرار دارد یک شخصی که از نقطه‌ی نظر زیبایی فرض کنید که من باب مثال یوسف کنعان را به یک کرشمه آزاد می‌کند. آن کسی که از نقطه‌ی نظر قدرت، مِن باب مثال قوی‌ترین از اقویا در مقابل او [ضعیف] هستند، یک همچنین شخصی! این دیگر چه کم دارد از اوصافِ مَحمَده هستی؟ چه کم دارد؟ چیزی کم ندارد دیگر، حالا این یک طرف، ما یک قِران در جیبمان پول نداریم، به اندازه یک شاگرد کلاس اوّل ابتدائی سواد نداریم، به اندازه‌ی برداشتن یک لیوان قدرت نداریم از هر جهت و صفت ضعف و نقصانی را که شما تصوّر کنید آن صفت نقص و خلل در ما از این طرف وجود دارد حالا این دوتا را شما بغل هم بگذارید، این به این کیفیت باشد هر وقت شما سراغ این بروید، ببینید این پشت در ایستاده و منتظر شما است! هنوز در نزده پشت در منتظر شما است! امّا هر وقت این بیاید سراغ شما، شما از تو رختخوابتان! حالا برخیزم ببینم چطور می‌شود؟ بگویید که حالا فرض بکنیم باشد! حالا خودم خدمتشان می‌رسم! این چیست؟ ما اسم این شخص را چه می‌گذاریم؟ چه اسمش را می‌گذاریم؟ یعنی چه لغتی را برای تعریف یک همچنین فردی ما می‌توانیم پیدا کنیم و این را به آن تعریف بنامیم؟ چیست؟ غیر از جلال، غیر از کمال، غیر از عظمت غیر از کبریائیت غیر از مردانگی مطلق، حالا

فرض کنید که اگر مرد باشد، غیر از آن مناعت ذاتی غیر از آن حمد مطلق برای یک همچنین شخصی، ما چه تعبیر لایق او را می‌توانیم پیدا کنیم؟ ها؟ آیا یک همچنین شخصی سزاوار حمد نیست؟ یک همچنین شخصی سزاوار ستایش نیست؟ یک همچنین فردی اگر باشد!

در قضیه این‌جا، در این دنیا یک نفر یک موقعیتی پیدا می‌کند دیگر فردا به کسی نگاه نمی‌کند یک موقعیت یک پست، معاونِ فلان ساختمان می‌شود ساختمان دیگر، ساختمان آجر و سنگ و این‌ها! معاون امورِ فلان بنا می‌شود وزارتخانه می‌شود چه می‌شود، مگر می‌شود دیگر آقا را پیدا کرد؟ مگر می‌شود دیگر سراغ آقا آمد؟ رفتارشعوض می‌شود حالاتش عوض می‌شود طرز صحبت کردنش عوض می‌شود تمام اینها مال چیست؟ یک عنوان آقا پیدا کردی! چه خبره؟ این معلوم می‌شود چیست؟ این عنوان، عنوانِ شیطان است چون خدا این‌طور نیست اگر شما دیدید شخصی به یک موقعیتی رسید و حالش عوض شد این حال با حال توحید چیست؟ دوتا است، حال توحید این است که امام سجّاد علیه السّلام بیان می‌کند **الحَمدُللهِ الَّذی ادعُوهُ فَیجیبُنی** این صفت، صفت توحیدی پروردگار است این صفت آیا محمدت است یا مذمّت است؟ مَحمَدت است دیگر، منقبت است یا غیرمنقبت؟ این منقبت است حالا که منقبت شد ضدّش می‌شود چی؟ غیرمنقبت، اگر این رحمانی شد ضدّش می‌شود شیطانی، ضدّش می‌شود شیطانی.

حالا اگر ما در شخصی دیدیم با عوض شدنِ موقعیتش، صحبتش عوض شده، حالش عوض شده، نحوه تکلّمش با افراد عوض شده، وقتی که به افراد دیگر می‌خواهد بدهد فرق می‌کند، صحبتی را که با افراد می‌کند تغییر پیدا کرده است، بی‌معطّلی بگویید این شیطان است اصلًا معطّلی ندارد چرا؟ چون این خلاف است، خلاف کلام امام سجّاد است امام سجّاد این‌طوری معرّفی نمی‌کند خدا را، خداوند ادعوهُ فَیجیبُنی است او این‌طور نیست.

امیرالمومنین علیه‌السّلام چطور بود؟ قبل از رسیدن به حکومت و بعد از رسیدن به حکومت چه تغییری در امیرالمومنین علیه‌السّلام پیدا شد؟ چه اختلافی بین دو موقعیتش پیدا شده؟ اختلاف پیدا نشده. اسباب یک پیرزنی را می‌گیرد، چیزی را که خریده می‌گیرد کمکش می‌کند می‌رود در منزل او و بعد به آن‌ها می‌گوید که من بچّه‌ها را نگه دارم شما نان بپزید یا شما [بچه‌ها را نگه می‌دارید تا من نان بپزم؟] او می‌گوید نه! شما بچّه‌ها را نگه دار من نان را بهتر می‌توانم بپزم، حضرت مشغول سرگرم کردن بچّه‌ها می‌شود و این‌ها، این عمل چه عملی است؟ آیا این عملِ یک شخصی است که در کثرت است یا شخصی است که در وحدت است؟ این عمل از چه شخصی می‌تواند سر بزند؟

آن کسی که به یک جایی می‌رسد و آنقدر برای خودش حجاب درست می‌کند آنقدر دربان درست می‌کند، در پرده‌های تودرتو و در غرفه‌های تودرتو زندگی می‌کند و با حُجّاب و مانعین و حُرّاس این خودش

را محفوظ می‌کند، آن با امیرالمومنینی که بلند می‌شود و در حال حکومتش می‌رود و این کار را می‌کند چه فرقی می‌کند؟ آن به واسطه رسیدن به حکومت خود را از صفات رحمانی جدا می‌کند و امیرالمومنین به واسطه حکومت، خود را به صفات رحمانی نزدیک‌تر می‌کند خود را در مقابل مردم پست‌تر می‌کند و این تصنُّع نیست تصنُّع فایده ندارد حال تکوینی مولا این‌طور است که خود را در مقابل مردم پست و متواضع می‌کند یعنی اینی که الآن حاکم ... **أَاقنَعُ مِن نَفسی** عجیب می‌فرماید **ان یقالَ لی امیرَالمُومِنینَ وَلا اشارِکهُم فی مَکارِهِ الدَّهرِ.**[1]

آیا من به این‌که به من بگویند امیرالمومنین اکتفا کنم و به خود بگیرم امّا در ناراحتی‌های روزگار با آن‌ها خودم را شریک قرار ندهم؟

این کلام از قلب یک انسان حرّ بیرون می‌آید یک انسانی که آزاد است از هوی و هوس، آزاد شده از هرچه که او را مقید می‌کند! می‌خندد، می‌خندد به این اوضاع! ابن عباس می‌آید و می‌گوید یا علی در این کوران و اینها، مسائل و فلان و حرف‌ها، داری کفشت را می‌دوزی؟ این آدم اصلًا در این عالم نیست؟

خب این مال چیست؟ این ابتدای قضیه، این صورت مسأله، صورت مسأله‌ای که امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرماید این است خب حالا البته معانی دیگری در باطن این عبارت هست، صورت قضیه این است یک شخصی، یک ذاتی، که هستی مطلق است تمام جمال اختصاص به او دارد تمام کمال اختصاص به او دارد تمام هستی اختصاص به او دارد تمام شواءب هستی اختصاص به او دارد او قدرت مطلق است او علم مطلق است او کمال و بهاء مطلق است تمام صفات مطلق و صفات مَحمَده‌ی اطلاقی را شما اختصاص به این ذات می‌دهید این ذات یک طرف قضیه، یک طرف قضیه ما، بَه بَه حرف نداریم، صفات کمالی ما چست؟ فقر مطلق، صفات کمالی ما، جهل مطلق، صفات کمالیه‌ی ماست و ظلمت مطلق است. شعر مال کیست؟

سیه رویی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز نشد و اللَه اعلَم

خدا رحمت کند مال شیخ محمود شبستری‌ها! شیخ محمود شبستری از اعاظم اولیا و بزرگان این راه بوده، قبرشان در هشت فرسخی تبریز، در شبستر به طرف مرز، قبرش [و] مزارش در آن‌جا است. ما خیلی وقت است که خلاصه دلمان می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد که مزار ایشان را زیارت کنیم چون ایشان خیلی حقّ بزرگی بر گردنِ ما دارد از این بزرگان خیلی‌ها حق به گردن ما دارند.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند: بارها به ما می‌فرمودند حافظ حقّ خیلی بزرگی بر گردن ما دارد، خیلی، بالأخره باید برویم و او را زیارت کنیم تا این‌که در یک سفر حج، در همان سالی که این قضایای مکه اتّفاق افتاد

[1] نهج البلاغه- ج ۳ ص ۷۲

و ایرانی‌ها را زدند و عدّه‌ای را از بین بردند و اینها، در آن سال، مرحوم آقا می‌فرمودند: که خلاصه آن‌جا ما دیدیم که باید یک شیرازی برویم، خلاصه بنای شیراز را از همان سفر حجشان گذاشته بودند و دیگر آمدند و رفتند و به مزار خواجه هم رسیدند البته من خدمتشان نبودم ولی مشخص بود که خُب چه مطالبی بوده؟

خیلی حقّ بزرگی دارد عرض کنم که خیلی از این بزرگان بر ما هم حق دارند، مولانا یکی از آن‌ها است که بسیار بر گردن ما حق دارد و ما امسال الحمدلّله توفیق پیدا کردیم که به زیارت ایشان مشرّف بشویم و یک شبی را هم در همان شهر قونیه، در آن‌جا بودیم یک شب و دو روز شد تقریباً، بسیار مزار پُر ابهّت و جلالی دارد بسیارِ جلالش، به عکس حافظ که خیلی حالِ بسط دارد و خیلی حال سبکی دارد مولانا خیلی قوی است و مزار بسیار قوی دارد و آثار جلال و عظمت در مزار مولانا کاملًا مشهود است یکی مولانا است و یکی از افرادی که مدّتها بود که ما می‌خواستیم به مزار او برویم همین شیخ محمود شبستری بود که هنوز توفیق زیارت مزار او را پیدا نکردیم، بسیار مرد بزرگی است و از عرفای نامی اسلام است و حقایقی را در مکاتیب خودش، اعم از اشعار و غیراشعار، رساله‌های دیگری هم دارد ایشان، حقایق بسیار عالیة المَضامین را ایشان بیان کرده

سیه رویی ز ممکن در دو عالم ❊❊❊ جدا هرگز نشد...

سیه‌رویی، ممکن فقر است و فقر نور ندارد فقر هستی ندارد ماهیات ممکنه اشیا، تمام اعدام بر آن‌ها صادق هستند این جدا هرگز نشد وَاللَه اعلَم.

این طرف قضیه ما هستیم پس صورت مسأله به این کیفیت است یک طرفش خداوند متعال یک طرفش وجود مبارک ما که سراسر فقر و جهل و این‌ها، خب لازمه این فقر چیست؟ لازمه این فقر کثرت‌طلبی، تکاهل کردن، مسامحه کردن، حرکت نکردن، شوخی پنداشتن، واقعیات را جدّی نگرفتن، این‌ها لازمه چیست؟ لازمه فقر است دیگر و لازمه کثرت است دیگر، همه این‌ها لازمه‌ی این عالم است لذا این امر یک امر طبیعی است، این مسأله طبیعی است، طبیعی قضیه این است که **الحمدالله الّذی ادعُوهُ فیجیبنی** باشد و این طرفش **وان کنتُ بطیئاً حینَ یدعونی** باشد، این طبیعی است حالا کی این متبدّل می‌شود؟

آیا می‌شود متبدّل بشود؟ آیا می‌شود این‌طور باشد و ان کنتُ سریعاً حین یدعونی بشود؟ کی می‌شود این‌طور؟ این صورت قضیه است، چرا ما بطیء هستیم و چرا او سریع است؟ یا سریع الاجابه نداریم؟ عرض می‌شود که آن آیه شریفه که می‌فرماید (وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ[1] این لازمه آن وجود است ادعونی استجب لکم، لازمه آن وجود است و دعاها و روایات و آیاتی که در این زمینه هست که انشاءاللَه در شب‌های آتیه نسبت به این قضیه اگر خداوند توفیق بدهد صحبت می‌شود پس بنابراین،

[1] بقره/ آیه ۱۸۶.

این مسأله موجب محمَدت است **الحمدلله الّذی ادعُوهُ فیجیبُنی** این ذاتی که دارای این خصوصیت است، این ذاتی که علم مطلق است، این ذاتی که غنای مطلقِ است، این ذاتی که قدرت مطلق است، غنای مطلق از هر چیزی، در این غنا همه چیز خوابیده، غنّی بالذّات می‌دانید یعنی چه؟ یعنی هیچ نقطه نقصی در او وجود ندارد که به فعلیت برسد، از نظر علم از نظر قدرت، از نظر جمال، از هر جهتی، هیچ نقطه استعدادی در او نیست که آن نقطه بخواهد به فعلیت برسد این می‌شود چه؟ این می‌شود غنّی بالذّات. ذاتاً غنی است یک همچین موجودی این مستوجب چیست؟ مستوجب حمد است حالا چرا؟ اگر ما این طرف قضیه بودیم، باز او مستوجب حمد بود **وان کنتُ بطیئاً حین یدعونی.**

اگر صورت قضیه و صورت مسأله به این نحو بود **وان کنتُ سریعاً حینَ یدعونی؛** یعنی وقتی که او دعا می‌کرد ما اجابت می‌کردیم خُب هنر نکرده بودیم خب باید هم سرعت داشته باشیم چرا؟ چون غنّی بالذّات اوست. محتاج بالذّات ما هستیم، فقر ذاتی را ما داریم غنای ذاتی را او دارد، باید هم هر وقتی که او ما را می‌خواند ما زود برویم این لازمه طبیعت قضیه است، او باید ناز کند برای ما، نه این که ما ناز کنیم برای او. امّا در عین حال که اگر صورت مسأله به این کیفیت بود باز حمد اختصاص به او داشت، چه برسد به این که ما بطیء هستیم؛ یعنی علاوه بر این‌که سرعت نداریم، نه! تکاهل می‌کنیم، نمی‌آییم، حرکت نمی‌کنیم، حرکت نمی‌کنیم. هی ما را می‌خواند هی سستی می‌کنیم این پیغمبر چقدر برای این مردم، خودش را به زحمت انداخت؟ کدام پیغمبر؟ پیغمبری که صحبت با ملائکه موجب ملال اوست، پیغمبری که تکلّم با ملائکه موجب تنازل او به کثرت می‌شود، منتهی کثرت نورانی نه کثرت ظلمانی، این پیغمبر که صحبت جبرئیل موجب ملال اوست، این پیغمبر آمده سراغ ابوسفیان، ابوجهل سراغ ابوبکر، سراغ این‌ها آمده، با چه نیتی آمده، انشاءاللَه برای فردا شب.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد